

عاشقانه های زندگی فاطمه غلامی که ۱۷ سال است لباس خدمت امام رضا^(ع) را به تن دارد

۷ مثل پروانه



محبوبه فرامرزی این هفته دونفر در نوبت غذای حرم فاطمه خانم اند. زنی که هفده سال است عاشقانه و بدون هیچ چشمداشتی خادم حرم رضوی است؛ او که چوب پر به دست، شب راتا صبح گرداگرد حرم مثل پروانه می چرخد. فاطمه غلامی شیرازی، غذای حضرتی را فقط برای خودش و خانواده اش نمی خواهد. آن را به زائرانی می رساند که بیمار دارند و دلشان پر از حاجت شفاست. این زن که هنوز شصت سالش پر نشده، بهترین عاشقانه های زندگی اش را شب هایی می داند که در حرم به گنبد آقا نگاه می کند و اشک می ریزد. برای این ساکن محله هفده شهریور، حضرت رضا^(ع) چون پدری است که هر هفته بارفتن به در خانه اش، عقده مشکلات یک هفته را برایش بازگو می کند.

خانم غلامی دل شکسته بود. او می دانست شرط خادمی، داشتن مدرک دیپلم است و او سنی نداشت که ازدواج کرده و ادامه تحصیل نداده بود. از وقتی فرمش را پر کرد، پی درس و مشق را گرفت و ظرف یک سال، دوره راهنمایی را تمام کرد و به قول خودش سیکل گرفت؛ «هفده سال پیش، یک روز با همین قصد که بروم شکایت و بگویم چرا آقا من را به نوکری قبول نمی کنند، رفتم حرم. بچه هایم در مدرسه بودند. برنجم رادم کردم، قورمه سبزی ام را بار گذاشتم. خوب خاطرم هست وفات حضرت معصومه^(س) بود. من به شدت به حضرت معصومه^(س) ارادت دارم. همیشه او را برای حاجت هایم واسطه می کنم. با خودم عهد کردم اگر همین امروز کارهای خادمی ام جور شود، هر سال حلواییزم و خیرات کنم.»

پاکه به حرم گذاشت، وسط صحن ایستاد و شروع کرد به درد دل و گلایه و اشک ریختن. خودش می گوید: توی حال خودم نبودم. انگار صدایم آن قدری بلند بود که یک زن آن را شنید. سرم پایین بود و صورتم را با چادر پوشانده بودم. زنی از کنارم رد شد و گفت به دیدن خانم بزرگ در آسایشگاه بسیج حرم برو. همین کار را کردم. آنجا از من اصرار واز بزرگ که فرمانده بسیج حرم بود، انکار که کودیپلمت؟ بدون مدرک نمی شود. گفتم امروز من را حضرت معصومه^(س) فرستاده است؛ ناامیدم نکنید. آن قدر اصرار کردم که گفت برو همین الان مدارک را بیاور. فرم رضایت را بده همسرت پر کند و...»

فاطمه خانم با هزار شور و شوق خودش را به خانه اش در خیابان هفده شهریور رساند. همسرش آمده می شد که به دنبال بچه هایش به مدرسه برود. وقتی ذوق سرشار همسرش را دید، فوری همه مدارک مورد نیاز فاطمه خانم را به دستش داد. او دوباره همین مسیر را به حرم برگشت. ساعت ۲ نشده او رسماً خادم حرم بود. از همان موقع هر سال روز وفات حضرت معصومه^(س) نذرش را ادا می کند.

زندگی او به حرم امام رضا^(ع) گره خورده است. آخر هفته زندگی خانم غلامی در بستان خدمت به زائر می گذرد. وسط هفته هم سه ساعتی را برای گشت زنی به محل خدمت می رود.

فاطمه خانم سنی نداشت که با پسر خاله اش ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پنج فرزند است. چهار دختر و یک پسر. به قول خودش به خاطر فاصله سنی کم، دوست دخترانش بوده و حالا در این سن، نوه هم عروس کرده است. اما چه شد که او چوب پر خدمت به دست گرفت؟

وقتی هنوز دو فرزند یعنی یک دختر و پسرش کوچک بودند، به دنبال خواسته همه سال های عمرش یعنی خادمی به راه افتاد. او می گوید: پدر و مادرم عاشق امام رضا^(ع) بودند. خدا مادرم را بیا مرزد؛ دوره کرونا از دنیا رفت. او هم چند سالی خادم حرم بود. در خانه ما همیشه روضه امام رضا^(ع) خوانده می شد. بابا اسم برادرم را غلامرضا گذاشت؛ چون عاشق آن حضرت بود. از همان نوجوانی همیشه وقتی به حرم می رفتم، با خودم می گفتم یعنی می شود یک روز مانند این مرد هایی که لباس خادمی به تن دارند، من هم به آقا خدمت کنم.

یک عشق و سال ها انتظار

سال ۸۰ یک شب فاطمه خانم در عالم خواب دید که سماوری بزرگ در صحن عتیق مقابلش گذاشته اند و دارد برای زائران حضرت رضا^(ع) تند تند چای می ریزد؛ «دو روز بعد در پایگاه بسیج حوزه ۷ الزهرا^(س) فرم خادمی مقابلم گذاشتند و من با اشک پرش کردم اما آن فرم گم شد و تا چند سال خبری از حرم نیامد. به هردری زدم نشد که نشد. ولی حسایی هوایی شده بودم.»

زندگی من به حرم گره خورده

فاطمه خانم زنی خوش مشرب و اهل گپ و گفت است. وقتی می خندد، چشمانش برق خاصی دارد. چین دورهای چشمش مدام از لبخند پررنگ می شود. چادر مشکی و مقنعه چانه داری به سر دارد. هر چهار دختر و چهار نوه اش دورش را گرفته اند. مدام بین صحبت هایش می آیند و حرفی می زنند و باز لبخند پررنگ فاطمه خانم همه صورتش را می پوشاند.

